

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که بحثی که مرحوم نائینی و دیگران در اینجا متعرض شدند و سابقه هم دارد این بحث تعبدی و توصلی به همین معنای اصطلاحی اش است یعنی بحثی کردند که افعال در شریعت مقدسه بعضی هایش قصد قربت می خواهد بعضی هایش نمی خواهد حالا خصوصیات قصد قربت و اینکه این قصد قربت باید مشتمل بر چه اموری باشد آن بحث دیگری است آن در فقه ان شاء الله متعرض شدند آقایان و اختلافی هم هست یعنی اینطور نیست که اختلافی نباشد آن هم اختلافی است خودش .

لکن به هر حال آن بحثی که الان مطرح می شود آن بحث کلی کار است عرض شد آن که متعارف در میان اصولیین تا حالا بوده این بوده که اصالة التوصلية جاری می شود یعنی تعبدی بودن و قصد عبادت یک امر زائدی است حالا عبادت را هر جور بخواهیم معنا کنیم که در خلال بحث ها هم اشاره می کنم ان شاء الله . لکن اصل اولی به معنای این است که درش قصد قربت شرط نیست مگر اینکه ثابت بشود که این مطلب تعبدی است .

آن وقت الان در بین آقایان یک بحثی اتفاق افتاده این در اصول جدید شیعه که اصل را تعبدی گرفتند نه توصلی و نه اینکه حالا این خودش اصل باشد تعبدی توصلی ، نکته اش این است که آیا برائت جاری می شود یا برائت جاری نمی شود اگر برائت جاری نشد اصالة التعبدية است اگر برائت جاری شد اصالة التوصلية است .

یعنی اگر ما توانستیم درباره ی اعتبار قصد قربت برائت را جاری کنیم می شود توصلی اگر برائت نشد می شود تعبدی ، می شود اشتغال یا احتیاط که می شود تعبدی آن وقت نوبت به تعبدیت می رسد ، آن نکته ی اصلی را روی این گرفتند و عرض کردیم این شبهه ای برای اینها شده مطلبی پیش آمده که در اینجا اصالة الاشتغال جاری می شود و اصالة البرائة جاری نمی شود .

آن وقت عرض کردیم مرحوم نائینی قدس الله نفسه مطالبی را در ضمن به صورت مقدمات که من عرض کردم در بحث اول دیروز نه بحث قبلش دارد که اگر اینها را مرتب پشت سر هم می نوشت بهتر بود حالا مطالب ایشان یک مقداری قاطی شده است .

مطلب اول نائینی عرض کردیم بحث انقسام به موضوع و متعلق و حکم مثل اکرم العلماء مفاد هیأت را حکم گرفته که وجوب باشد ، اکرام را متعلق گرفته و علماء را موضوع گرفته است . یا گاهی به او می گوید متعلق المتعلق این یک نکته .

نکته‌ی دوم این که متعلق آن چیزی که تعلق به الطلب یعنی مطلوب الوجود است یعنی آن را می‌خواهد اما موضوع لم تعلق به الطلب مفروض الوجود است باید مفروض باشد یعنی باید عالم در خارج موجود باشد تا این بتواند بگوید عالم را اکرام بکن پس عالم فرقی با اکرام این است که عالم مفروض است آن مطلوب است و بنا بر این اول باید عالم محقق بشود تا بعد اکرام و وجوب اکرام لذا در اصطلاح اینها اولاً باید موضوع فی نفسه محقق باشد بعد از تحقق موضوع نوبت حکم است.

بلکه مطلب سوم مرحوم نائینی فرمودند که فعلیت حکم به فعلیت موضوع است تا موضوعش فعلی نشود حکم فعلی نیست، مثلاً الان که قبل از ظهر است وجوب نماز ظهر فعلی نیست، هست وجوب هست، اصطلاحاً انشائی است اما وقتی دلوک شمس شد وقتی به قول ما عوام‌ها اذان ظهر گفتند این وجوب فعلی می‌شود. آن وقت اگر موضوع بخواهد حکم فعلی بشود باید اول موضوع محقق بشود تا یعنی موضوع فعلیت پیدا بکند تا حکم فعلیت پیدا کند.

مطلب بعدی این است که موضوع ممکن است دارای انقساماتی یا متعلق دارای انقساماتی باشد، انقساماتی که در موضوع هست دو جورند به طور کلی، اصطلاحاً انقسامات اولیه، انقسامات ثانویه. انقسامات اولیه مثل اینکه بگوییم عالم ایرانی، عالم لبنانی، عالم عراقی را اکرام بکند، عالم ممکن است ایرانی باشد، عراقی باشد، شرقی باشد، غربی باشد. ممکن است به قیود مختلف باشد. این انقسامات را می‌شود در لسان موضوع اخذ کرد مشکلی ندارد اکرام عالماً ایرانياً یعنی اول باید عالم ایرانی باشد بعد.

یک انقسامات ثانویه هم اصطلاحاً دارند آن انقسامات ثانویه بعد از حکم است فرقی این است آنها قبل از حکم هستند اینها بعد از حکم، مثلاً بگوید عالمی که می‌دانید واجب الاکرام است اکرام کنید، پس اول باید واجب الاکرام باشد بدانید واجب الاکرام است بعد حکم بیاید.

از آن طرف هم تا موضوع نیاید یعنی نکته‌ی پنجم یا ششم است تا موضوع نیاید حکم نمی‌آید نسبت موضوع و حکم نسبت موضوع به عرض است یا نسبت به حساب معروض به عرض است یا نسبت معلول به علت است، یعنی موضوع علت حکم معلول اوست پس در رتبه باید اول حکم موضوع باشد بعد حکم بیاید.

مطلب بعدی که اساس کار است چون این انقسام بعد از حکم است یعنی از یک طرف باید قبل از حکم در نظر بگیرد عالمی که می‌دانید اکرامش واجب است خوب چه وقت اکرامش واجب می‌شود بعد از اینکه محقق شد این عالم، وجوب متوقف بر وجود عالمی که می‌دانید

اکرامش واجب است ، خوب این نمی شود چون مفروض این است که باید اول آن باشد تا وجوب بیاید ، آن هم وجوب وقتی می آید که آن محقق بشود ، آن هم وقتی محقق می شود که وجوب آمده باشد ، به قول آقایان ... روشن شد ؟ این نکته منشاء شده است .

البته این در علم بود آنها شبهه را در قصد امر گرفتند مثلاً بگویند عالمی را اکرام بکن که با قصد امر وجوبش باشد چون قصد قربت را عرض کردیم سه تا احتمال رئیسی هست انحاء قصد قربت داشته باشیم یکی اش قصد امر است یکی اش قصد قربت است یکی قصد فرار از جهنم است یکی قصد دخول به بهشت است الی آخره . تماماً برمی گردد به قصد قربت این هم یک رأی .

تماماً برمی گردد به قصد امر و ما برای اینکه اصولاً ما قصد امر بخواهیم آن وقت این طور بگویند عالمی که می دانید یعنی بجز اکرام به عالمی به قصد امر خود او یعنی اکرام تو مثلاً لبنانی باشد ، ایرانی باشد ، چه باشد و قصد امر هم درش باشد تا این عالم با این صفات محقق نشود حکم نمی آید از آن طرف هم حکم متوقف هست بر موضوع ، یکی از آن قیود موضوع قصد امر ، هنوز هم امر نیامده تا این موضوع محقق نشود امر نمی آید ، اگر بخواهد این موضوع محقق بشود باید امر باشد از آن طرف هم تحقق این موضوع متوقف بر امر است.

یکی از حضار : حاج آقا همزمان اگر بگویند اکرمه بقصد امره یعنی نمی شود در یک قسمت این را باز بقصد را می گویند یعنی یک لسان دومی بعداً آمده اکرمه بقصد

آیت الله مددی : حالا آن وقت لذا این بحث را مطرح کردند که یک ما به امر واحد این را تصور کنیم ، دو به ۲ تا امر تصور کنیم این بحث هم شده است در کفایه هم این بحث را دارد که آیا با ۲ امر می شود یا نه ایشان می گویند با ۲ امر هم نمی شود .

یکی از حضار : نائینی ؟

آیت الله مددی : نه صاحب کفایه

یکی از حضار : متمم جعل ؟

آیت الله مددی : متمم جعل را نائینی دارد ایشان ندارد ، در کفایه دارد با امر دوم حالا اینها را می گوئیم یکی یکی باید روشن بشود .

لذا این بحث یک پیچیدگی خاصی پیدا کرده است بحث خیلی سنگینی نیست ، خیلی یک پیچیدگی پیدا کرده است آقایان دیگر هم گفتند آقا اینها اصلا اشکال ندارد این اشکالات ذهنی است اصلا حالا بگویند با قصد امر یا با علم به امر این قیدش بعد از امر بیاید چه اشکالی دارد بالاخره آن مشکل خاصی که ندارد ، این قید یعنی یک قید بیاید اما یک قیدش بعد از امر .

مثلا می گویند آقا شما می خواهید در اینجا یک مرکز آموزشی درست بکنید ساختمانی با این خصوصیات باید بسازید بعد از ساختن ساختمان بروید پروانه بگیرید اول به شما پروانه می دهد بعد پروانه بگیرید تایید بشود یعنی تایید ساختمان بعد از ساختن ساختمان باشد نه اول ، تایید ساختمان بعد از اینکه ساختمان ثابت شد بروید از وزارت آموزش و پرورش اجازه ای افتتاح دانشگاه بگیرید آن وقت می توانید این ساختمانی که با اجازه ای افتتاح دانشگاه است افتتاح بکنید این چه مشکلی دارد بعضی قیودش متاخرند بعضی قیودش ، مشکل خاصی ندارد اصلا این لکن تصویر را این طوری کردند مشکل درست کردند تصویر مساله را یک مقدار مشکل کردند .

چه اشکال دارد بگویند آقا شما بعد از اینکه به اصطلاح عالمی را اکرام بکن که علم به وجوب اکرامش داشته باشید این قید بعد از وجوب می آید این قید بالخصوص یک دلیل چیزی نداریم که حتما تمام قیود باید قبل از حکم باشد تا تمام قیود نیاید درست است آن حکم نیست اما لازم نیست که به اصطلاح تحقق آن قید حتما و جزما قبل از حکم باشد ممکن است بعضی از قیود بعد از حکم ، بعد از اینکه حکم وجوب را فهمیدید این وجوب برای شما دیگر الان تام و تمام بعد از علم شما .

لذا این بحث را مطرح کردند که به اصطلاح شرایط عامه ای تکلیف که همین اشکالی است که در شرایط عامه ای تکلیف است دیگر ، اهل سنت شرایط عامه ای تکلیف را دیروز عرض کردم بلوغ و عقل و قدرت و علم گرفتند آقایان شیعه گفتند علم همین دور لازم می آید همین اشکالی که تصویب لازم می آید ، اهل سنت هم گفتند نه اشکالی ندارد و این دیگر بین بعضی از این معاصرین ما علم به موضوع و فعلیت و نمی دانم و انشائیت و یک صحبت های زیادی کردند اینجا سعی کردند علم را درست بکنند به یک نحوی بشود در موضوع خود آن حکم اخذ بشود .

عرض کردیم علم طبیعتش طبیعت طریقت صرف است علم هیچ تاثیری نداشته باشد خوب این اصلا تعقلش مشکل است که بخواهد در حکم علم اگر تاثیر داشته باشد چرا ممکن است مشکل خاصی ندارد ، در آنجا مثلا می گویند شما وقتی ساختمان را ساختید پروانه را گرفتید حکم وزارت آموزش و پرورش را گرفتید آن وقت این حکم مثلا در حق شما نافذ است این مشکل این قید را بعد از خود حکم باشد

این قید ، قیود را می شود انسان فرض بکند به انحاء مختلف این هم یک نوع فرض قید است بعد از اینکه امر کرد ، البته قصد امر غیر از علم است چون قصد امر یک موضوعیتی دارد علم اصلا موضوعیت ندارد طریقت صرف است .

ممکن است بگویند که آقا شما نماز را به قصد همین امر نمازی انجام بده بعد از اینکه به علم به نماز به وجوب پیدا کردید قصد خود ، این قصد بعد از امر محقق می شود این قید باشد اما تحقق خارجی اش بعد از خود امر باشد این هیچ مشکل خاصی ندارد این تصور مشکل ، لکن چون آقایان مشکل گرفتند ما فعلا به خاطر وضع جریان حوزه عبارت ایشان

وبالجملة لو وجب اکرام ، دیگر تقریبا همه ی عبارت ایشان وهو ملتفت الی ان الاکرام یمکن ان یکون بله این را خواندیم ، واما الانقسامات اللاحقة للحکم فلا یمکن فیها التقیید ثبوتا چون ثبوتا ممکن نیست و اذا امتنع التقیید امتنع الاطلاق ، عرض کردیم این هم مشهور شده بین علما که نسبت بین اطلاق و تقیید نسبت تقابل عدم و ملکه است اگر تقیید ممکن نشد اطلاق هم ممکن نیست اگر تقیید ممکن شد اطلاق ممکن است عرض کردیم مرحوم آقای خوئی گرفتند نه نسبتشان سلب و ایجاب است اگر تقیید ممکن نشد باید حتما اطلاق باشد عده ای از آقایان هم آمدند فرق گذاشتند بین مقام ثبوت و اثبات که خود ایشان

لما بین الاطلاق والتقیید من تقابل العدم و به نظرم آمد که این بحث کلا فی غیر محله است نه تقابل عدم و ملکه است نه تقابل ، اطلاق و تقیید یک امری است که راجع است به مقام فهم عرفی از خطاب یک امر اعتباری در خطابات است و البته این هست که اگر شما نتوانستید تقیید بنید در جایی این قید معقول نشد طبیعتا اطلاق آن حکم هم عرفی نیست مثل این بحث عقلی و فلان را باید گذاشت کنار مثلا آقا تقیید بزند بگوید آب بیاور این آب از کروی مریخ نباشد تقیید بزند از کروی مریخ نباشد ، یا از کروی مریخ باشد حالا بگوییم اطلاق دارد چه از کروی مریخ چه غیر ، خوب این عرفی نیست قطعا درست نیست چون تقییدش به کروی مریخ درست نیست ، تقیید و اطلاق یک امر عرفی است ربطی به این عوالم تقابل عدم و ملکه و سلب و ایجاب و اینها ندارد و اینکه می گویند ثبوتا و اثباتا این هم درست نیست .

فالقدرۃ علی احدهما عین القدرۃ علی الآخر ، عرض کردم نکته ، نکته ی قدرت نیست نکته ، نکته ی عرفی بودن است انعقاد اطلاق که یک امر لفظی است که بخواهیم به آن تمسک بکنیم این باید تقیید قابل تعقل باشد ، یعنی عرفیت آن را بینیم قابل امکان هست ممکن است بگوید آب کروی مریخ ، اما این عرفی نیست که بگوید آب از کروی مریخ آن وقت لفظ هم اطلاق دارد بگوییم آقا این اطلاق دارد چه از کروی مریخ باشد چه غیر مریخ .

کما ان عین امتناع احدهما عین امتناع الاخر وذلك واضح که البته نزد ما که واضح نشد ، فالشان انما هو فی اثبات امتناع التقیید ، اگر تقیید ممکن نشد یعنی اگر گفت نماز را به قصد امر همین امر نمازی انجام بده این تقیید ممکن است پس اطلاق دارد ، اطلاق که آمد نتیجه‌ی تمسک به اطلاق البته این اطلاق تمسک اصل لفظی است نتیجه‌اش توصیلت است .

یعنی هم اصل لفظی هم اصل عملی ، اصل عملی بنا بر برائت ، اصل لفظی بنا بر اطلاق ، اطلاقش

یکی از حضار : به صورت اطلاق مقامی ؟

آیت الله مددی : نه اینجا اطلاق لفظی می‌خواهند بگیرند نه مقامی نه

یکی از حضار : عبارتی دارند که می‌گویند عدم البیان فی مقام البیان بیان للعدم

آیت الله مددی : اطلاق مقامی در خود حالا اگر شد تدریس شرح لمعه می‌فرمایید در عده‌ای از موارد در شرح لمعه مرادش از اطلاق ، اطلاق مقامی است این اطلاق مقامی یک نوع دیگر اطلاق است غیر از آن اطلاق معروف است این در اصطلاح متاخرین اصحاب ما اطلاق مقامی ، اطلاق لفظی آنجایی است که لفظی باشد که به اطلاق آن تمسک بشود ، اطلاق مقامی به این معناست که اصولا این مقام یک مقامی است که این اقتضاء را دارد اگر آن قید نیامد نه اینکه لفظی آورده لفظی بر آن جهت نیاورده است اما مقام این اقتضاء را می‌کند، مثلا

یکی از حضار : اینجا اقتضاء را دارد نمی‌تواند شارع لفظ بیاورد

آیت الله مددی : نه می‌گویند چون شارع لفظی نمی‌تواند بیاورد پس آنکه می‌گویند تقیید ممکن است می‌گویند تقیید لفظی ممکن است اطلاق لفظی هم ممکن است .

یکی از حضار : بله علی المعنی است

آیت الله مددی : نه اطلاق مقامی به این معنا ، مثلا می‌گویند اگر شما مثلا در دیگ آب انگور گذاشتید جوشید این آب انگور می‌رود پایین خوب این است دیگر آب انگور نجس است تا ذهاب ثلثین دور و بر آن دیگ همینطور نجس می‌شود وقتی ذهاب ثلثین شد پاک می‌شود ، می‌گویند خود دیگ هم پاک می‌شود لفظی در دیگ نیامد در باره‌ی دیگ لفظ نیامد نیامده دیگ اصلا راجع به دیگ ساکت است عادتاً مقاما اینطور است وقتی انگور می‌رود پایین این همینطور نجس است هنوز پس این دور و بر دیگ نجس است وقتی شد یک سوم باقی

ماند پاک می شود می گویند آن به اصطلاح عصیر پاک می شود خوب عصیر پاک می شود می گویند آن دیگ هم آن قسمت های بالایش پاک است چرا چون مقام اقتضاء می کند که اگر هنوز نجس باشد بیان بکند اصلا لفظ دیگ نیامد دقت بکنید اطلاق مقامی درش لفظ ندارد .

مثل اینکه می گوید اگر آب چاه را کشیدی پاک می شود چاه ، خیلی خوب شما آب چاه را که می کشیدید دلو را هم در چاه می انداختید مقداری هم از این مثلا ۲۰ تا دلو باید بکشید دلو اول ، دوم ، می انداختید در چاه نجس دلو هم نجس می شد طناب هم نجس می شد گاهی ممکن است بعضی از آب ها به لبه ی چاه بریزد آنها هم نجس می شد وقتی می گوید چاه پاک است ، آب چاه پاک است نگفت برو دور و بر را بشوید دو و بر ربطی به لفظ ندارد نگفت دلو را بردار بشوید ، نگفت طناب را بشوید ، اینها را نگفت بردار بشوید ، می گویند این

و لذا در لمعه اسمش را گذاشتند اطلاق ، للاطلاق این اطلاق را متاخرین ما گفتند چرا لفظ نیست اصلا صحبت اطراف چاه نبود صحبت دلو نبوده صحبت ریسمان نبوده دقت می کنید اصلا در لفظ نیامده اطلاق مقامی چیزی است که اصولا در لفظ نیامده لکن مقام این اقتضاء را دارد دقت می کنید چون مقام این اقتضاء را دارد مثل اینکه مثلا می گویند در روایات دارد که مثلا اهل ذمه می توانستند موهایشان را بیرون بیاورند زنان اهل ذمه ، خوب این مو بیرون آوردن حکم آنهاست آن وقت از این آمدند گفتند معلوم می شود از اینکه مو بیرون بیاورد در روایت نیامده که مردها نگاه نکنند پس نگاه مردها جایز است با اینکه دو تا موضوع است و لذا کسانی که آنجا اطلاق تمسک نکردند گفتند ملازمه نیست شاید مثلا بیرون آوردن مو جایز باشد اما نگاه به او حرام باشد دقت کردید ؟

این اطلاق مقامی این شبهه را دارد دقت کردید این شبهه در اطلاق مقامی هست که آیا همه جا ثابت می شود یا نه و آن روایت لانهن اذا نهین لا ینتهون آن اشاره به این است که به زن اهل ذمه اگر به او بگویید موی خود را بپوشان نمی پوشاند چرا چون قانون به او اجازه داده است وقتی قانون اجازه داد پس شما هم می توانید نگاه بکنید این را اصطلاحا گذاشتند اطلاق مقامی ، این اطلاق مقامی مرادشان این است یعنی یک مقامی است که یک اقتضایی را دارد غیر از خود حکم چیزهای دیگری ثانویه بیان نکرده پس آنها هم درست است حالا یا اسمش را بعضی وقت ها می گذارند تلازم جزئی ، ملازمه ی جزئی ، ملازمه هست بین طهارت عصیر و طهارت دیگ ، ملازمه هست بین طهارت ، حالا شما قاشق هم بوده به هم می زنید این عصیر را به هم می زنید نگفته قاشق را بشوید به هم می زنید تا ذهاب ثلثین شد گفت این الان پاک است می گویند قاشق هم پاک است با اینکه قاشق در عصیر نجس هم خورده بود دقت کردید ؟

می‌گویند حالا ممکن است بگویید نه آقا وقتی در عصیر نجس خورد نجس شد الان که ذهاب ثلثین شد دیگر زن این نجس است باید بروی بشویی مثلا این‌ها آمدند تمسک به اطلاق کردند مرادشان از اطلاق مقامی این است عرض کردم در کتاب لمعه اسم همین را هم اطلاق گذاشته است ، این را فراموش نکنید در لمعه اسم این را مثل اطلاق احل الله البیع مثلا مثل اطلاق لفظی گذاشته است .

لکن الان در اصول متاخر ما اسم این را اطلاق مقامی می‌گذارند ، اطلاق مقامی در لفظ نیامده لکن مقام چنین اقتضایی را دارد ، چون چنین اقتضایی را دارد حکم به طهارت آن قاشق هم می‌کنیم با اینکه لفظ قاشق اصلا در روایت وارد نشده است این اصطلاحا اطلاق مقامی است ، اینجا مراد اطلاق لفظی است اطلاق اقم الصلاة است ، اطلاق اقم الصلاة مثلا اطلاقش اقتضاء نمی‌کند که اقم الصلاة مطلقا چه به قصد امرش چه بدون قصد امرش اگر اصل لفظی گرفتیم بگوییم اطلاقش اقتضاء نمی‌کند که توصلی باشد ، شک هم کردیم اصاله البرائة اقتضاء می‌کند توصلی .

مرحوم نائینی می‌خواهد بگوید اگر بگوید اقم الصلاة با قصد همین امر صلاة با قصد همین امر اینکه تقیید نمی‌شود زد پس اطلاق هم نمی‌شود روشن شد ؟

یکی از حضار : بعد چه می‌گوید ؟ یعنی اصل عملی چه می‌گوید به ایشان

آیت الله مددی : ایشان چون اصل لفظی جاری می‌دانند دیگر به اصل عملی نمی‌رسند .

یکی از حضار : چطوری جاری می‌دانند اصل لفظی را چون می‌گوید اطلاق که ندارد یعنی چون تقیید نمی‌شود زد پس اطلاق هم ندارد

آیت الله مددی : پس توصلی نیست تعبدی می‌شود ، به حکم قاعده‌ی اشتغال یعنی سقوط ، اصل لفظی که جاری نشد اصل عملی شک در سقوط است باید تعبدی انجام بگیرد .

یکی از حضار : یعنی ایشان اصل را بر تعبدیت می‌گیرند ؟

آیت الله مددی : بله دیگر اصلش تعبدی است ، چون اگر با قصد تعبد انجام داد ساقط می‌شود اما اگر با قصد امر انجام داد شک دارد.

یکی از حضار : خوب این دلیل هم اطلاق نداشت در

آیت الله مددی : چون دلیل اطلاق نداشت .

یکی از حضار : ولی هنوز شکش هست .

آیت الله مددی: شکش هست با اصاله الاشتغال پس روشن شد مراد آقایان چیست؟ مراد آقایان ان شاء الله روشن است.

و لذا شما نمی توانید برائت جاری کنید یا اصاله الاطلاق آنها می گفتند اصاله الاطلاق و اگر هم شک بکنیم برائت ایشان می گوید نه اصاله الاطلاق جاری نمی شود چون تقیید نمی شود زد پس اصل تکلیف که ثابت است که نماز باید خوانده بشود پس چه وقت ساقط می شود قطعاً وقتی که قصد امر بکند، پس با اصاله التعبدیه درست می شود پس اصل می شود تعبدی، دلیلی که آمد اگر کسی سلام کرد شما رد سلام بکن و اطلاقش ثابت نشد پس با قصد امر باید سلام بکنی، یا میت را کفن بکنیم حالا نماز میت قصد قربت می خواهد آن شستنش هم می گویند قصد قربت، کفنش هم می خواهد البته کفن الان در ذهنم نیست قصد قربت بخواهد توصیلی است، لکن علی ای حال اگر شک کردیم مقتضای قاعده چون شک در سقوط است اصاله الاشتغال جاری می شود.

و ذلك لان فعلية الحكم انما يكون بوجود موضوعه كما اوضحناه في محله و عرض کردیم این مطلب ایشان قابل قبول نیست فعلیت حکم تابع کیفیت جعل است به موضوع ربطی ندارد، این در خارج است این بحث مقام امثال است آن ربطی اصلاً به مقام قانونی ندارد اصلاً در مباحث قانونی چنین بحثی را مطرح کردن جا ندارد این نحوه ی فعلیت است مثلاً وقتی می گوید اقم الصلاة این فعل در اینجا اقم الصلاة این مطلق است اما اگر گفت بعد از استطاعت حج واجب است این حکم مشروط است این حکم تا استطاعت نیاید فعلی نمی شود، فعلیت حکم تابع کیفیت جعلش است.

فنسبة الموضوع الى الحكم نسبة العلة الى المعلول هیچ کدام نیست بعضی های عرض و معروض گرفتند بعضی ها هم علت و معلول حالا بگویند به منزله ی علت و چیز معقول است اما علیت ندارد.

و لا يعقل تقدم الحكم على موضوعه و الا يلزم عدم موضوعية ما فرض كونه موضوعاً، این خلاصه ی بحث بود که من طبق مقدمات این را کاملاً روشن کردم. و من المعلوم ان العلم بالشئ البته ایشان دو تا مثال زده در انقسامات ثانوی یکی علم به حکم یکی قصد خود امر، علم بالشئ یتوقف علی ثبوت الشئ، این شئ در اینجا مرادش حکم است علم به حکم، یتوقف علی ثبوت الشئ فی الموطن الذی تعلق به العلم در همان جایی که علم تعلق گرفته به حکم تا علم نباشد حکم نمی آید تا حکم هم نباشد علم نمی آید فلو فرض ان العلم بالحکم اخذ قید للموضوع فلا بد من ثبوت الموضوع بماله من القيود که یکی اش علم به حکم است فی المرتبة السابقة علی الحکم، لما عرفت: من لزوم تقدم الموضوع على الحكم.

این مطلب ایشان راجع به علم درست است اما به یک شرط و آن اینکه بگوییم علم در حکم هیچ اثری ندارد چون علم خودش طریقت صرف است علم بخواهد تاثیر گذار باشد در حکم همین اشکال دور بدتر از اشکال است این اصلا تعقل ندارد این که می گویند مثلا علم به حکم در مقام انشاء موضوع می شود برای علم در مثلا در حکم در مقام فعلیت اگر شما علم را تاثیر گذار گرفتید این ممکن است اگر علم را تاثیر گذار نگرفتید ممکن نیست .

این در حقیقت نکته اش هم این بود اصلا نکته ی این بحث علمی را که اینها مطرح کردند این بود ، عرض کردم من یک مشکل اصولی که کلا وجود دارد در اصول ما اینها مثلا خیال کردند از زمان رسول الله الی زماننا هذا علم اصول و علم فقه یکی بودند نه ۱۰۰ - ۱۵۰ سال بعد از رسول الله بیشتری بحثی را که در فقه مطرح بود قیاس بود حالا ما الان بیشترین بحثی که ما داریم خبر است نه قیاس ، بحث خبر و سند و متن و دلالت و ، اصلا اینها مطرح نبود آن زمان .

آن وقت قیاس هم این بود که در مساله ای یعنی فرض این بود که در یک مساله ای موضوع هست اما حکم شارع نیامده ، اینکه موضوع حکم ندارد این برای صحابه راحت بود چون مثلا فرض کنید مخصوصا دومی می پرسید در قرآن که این نیست کسی از شما چیزی از رسول الله شنیده پس این نیست نه در قرآن هست و نه در سنت روشن شد ؟

یکی از حضار : اصل هم نبوده است .

آیت الله مددی : ها .

این در حقیقت من عرض کردم این مثل این بود که وارد یک اتاق بشویم ده تا لامپ هست لکن شش تا دکمه هست ، شش تا چراغ را روشن می کند ، چهار تا چراغ دکمه نداشتند . یعنی فرض را بر این می گذاشتند که چهار تا چراغ بدون دکمه است این چراغ ها را به کدام دکمه وصل بکنند اینها می آمدند مثل همان عصری که قصه اتفاق افتاد دیگر یک دامادی داشت عمر که شوهر خواهرش بود این شراب خورده بود آوردنش نزد عمر گفت باید مثلا شلاق بزنند و فلان آن گفت نه لیس علی المتقین جناح فی ما طعموا خدا در قرآن فرموده انسان متقی من متقی هستم هر چه خورد اشکال ندارد من حالا دیدم شراب بخورم مشکل خاصی ندارد تمسک به این آیه .

عرض کنم که آن وقت عمر پرسید خوب حالا چه کارش بکنیم در قرآن مثلا حد قذف بود ، حد سرقت بود ، حد زنا بود ، حد محارب بود اینها در قرآن هست اما حد شرب خمر نبود ، سوال کرد از صحابه کسی نگفت از رسول الله درباره ی شرب خمر چه گفته است دقت کردید ؟ ملتفت شدید ؟

لذا خیلی راحت می آمدند می گفتند نه در قرآن هست نه در سنت هست اما این واقعیت دارد خوب بالاخره شراب خورده است خوب شراب را خورده که خورد حالا چه کارش کنند ، لذا بعضی ها گفتند مثلاً بیشترین حد را بزنیم که زنا باشد ، بعضی ها گفتند حد سرقت بزنیم نه سرقت قذف و اینها ، بعضی ها هم گفتند آقا یک چند تا در گوشش بزنید رهائش کنید بعد بروید ده تا شلاق بزنید رهائش بکنید ، بعضی ها گفتند با نعال با کفش بزنید در سرش و رهائش کنید انواع مختلف فروض را مطرح کردند دقت کردید ؟ این مشکل کار این شد یعنی اصل تصور فقه روشن شد ؟ این اصلاً دنبال این قسمت بودند .

آن وقت امیرالمؤمنین فرمود آقا حد شراب که در قرآن هست ۴۰ تازیانه گفتند چرا حضرت فرمود چون ، یعنی ببینید این یک مهندسی که آشنا باشد به برق کشی می آید می گوید این چراغی که الان دکمه دارد روی اصول فنی برق کشی باید به این دکمه وصل بشود به این دکمه ی دیگر وصل نشود روشن شد ؟

ایشان گفت باید روی اصول فنی به حد قذف چون ممکن است کسی شراب بخورد زنا بکند اما زنا یک طرف مقابل هم دارد ، ممکن است دزدی بکند در حالت دزدی یک هوشیاری خاصی می خواهد در دزدی با شراب خوردن نمی سازد مثلاً من باب مثال ، پس این با چه می سازد چون شراب که می خوری عربده می کشی ، به قول یک شعری نمی دانم خواندم برای شما یا نه از ناصر خسرو خیلی قشنگ دارد مکن دانا مستی مخورد عاقل می ، دنباله اش آخرش این دارد : گر کشی عربده گویند که وی کرد نه می ، گر کنی بخشش گویند که می کرد نه وی ، چه خوری چیزی الی آخرش بعد آخرین بیتش این طوری است گر کشی عربده گویند که وی کرد نه می ، و رکنی بخشش گویند که می کرد نه وی .

حالا اینجا شما وقتی عربده می کشی حکم هم می دهی ، کانه اذا شرب سکر و اذا سکر هذی و اذا هذی افتری و حد الفریة ثمانون ، یعنی این را گرفتند قیاس یعنی گفتند این مطلب طرح از آن که بیایم مثلاً ده تا شلاق بزنیم یا با نعال بزنیم در سرش این نزدیک تر است لذا آمدند قیاس را از فقیه گرفتند از مجتهد گرفتند هر کسی نیاید بچسباند موضوعی که نیست باید کسی باشد که احاطه داشته باشد پس یک علم خاصی را فرض کردند روشن شد ؟ این طور نبود که بیایند بگویند

لذا اگر مجتهد و فقیه و جامع الشرایط و اینها بود او بود او قیاس کرد ما این را از او می گیریم این طور نبود نمی گیریم این که گفتند به علم اخذ شده مرادشان این است و این اشکال ندارد این مشکل خاصی ندارد این اهل خبره است شما شکمتان را در می آورید می برید نزد یک دکتر می گوید کذا می برید نزد متخصص می گوید نه این بیماری دیگری است این متعارف است این مشکل خاص ندارد .

رجوع علم و ترتیب آثار بر علم ، همان علم به همان چیز در صورتی که دارای درجات باشد و مختلف باشد اشکال ندارد ، اصلاً اصل مطلب این بود این اشکال نه تصویب دارد نه دور دارد بعدش هم خود آنها که قائل به تصویب شدند عرض کردم دارند که خوب شما می‌گویید تصویب صواب از آن طرف هم می‌گویید حکم ندارد صواب چیست ؟ از آن طرف می‌گوید نه در قرآن آمده و نه در سنت آمده است . اگر یک فقیه درست و حسابی گفت این می‌شود درست و این عین صواب است خوب واقعی که ندارد عین صواب چه می‌شود ؟ وقتی شما واقع ندارید صوابش به چه می‌شود جواب دادند خودشان جواب دادند مراد از تصویب در اینجا یعنی اگر خدا جعل می‌کرد این را جعل می‌کرد ، اگر خدا جعل می‌کرد چون نداریم ما نه در قرآن داریم و نه در سنت اگر بنا بود برای شرب خمر جعل بکند آن که مناسب است با مجموع احکامی که در قرآن آمده همین حد قصف را جعل می‌کرد صواب به این معنا اگر جعل می‌کرد چون این مجتهد این شبیه همان کلامی است که از عبدالله بن مسعود نقل شده است ما رأه المسلمون حسناً فهو عند الله حسنٌ خوب سوال این است مگر تو از عند الله خبر داری ؟ مگر تو می‌دانی عند الله چیست ؟

یعنی با شواهدی که ما داریم چون اسلام به افراد یک نورانیت می‌دهد اگر افراد مسلمان یک مطلبی را گفتند این یعنی نزد خدا هم درست است این یک خصایصی است که در امت اسلامی قرار داده شده است ، دقت می‌کنید چه می‌خواهم عرض کنم ؟ فهو عند الله حسنٌ . پس بنابراین اگر ما این بحثی را که آقایان در علم مطرح کردند اهل سنت و علم را گرفتند مرادشان این علم بود و آنجا هم ما عرض کردیم آن روایت ما هم داریم آن روایت اذا شرب سکر ما هم داریم از امیرالمؤمنین لکن ما آمديم حمل بر تقيه کردیم یعنی حضرت قیاس فرمودند ، قیاس است دیگر واضح است قیاس است . سرش هم این بود که اگر امیرالمؤمنین می‌فرمودند من از رسول الله شنیدم می‌رفت روی مسالهی وصایت آنها وصایت را منکر بودند می‌گفتند شما وصی رسول الله نیستید ، شما چیز خاصی از رسول الله ندارید شما با صحابه یکی هستید .

حتی می‌گویند وقتی امیرالمؤمنین می‌فرمود مثلاً اگر بخواهید من را کاری بکنید عبد الله و اخو رسول الله می‌گویند دومی گفت عبد الله قبول اما اخو رسول الله را قبول نمی‌کنیم ، آنها قبول نداشتند دقت می‌کنید ، آنها نمی‌خواستند بگویند که لذا امیرالمؤمنین مجبور بود به قاعده‌ی چون که با کودک سر و کارت فتاد پس زبان کودکی باید گشاد ، خیلی زبانی صحبت می‌کردند به عقل اینها جور در بیاید ، دقت کردید ؟ و الا این عادتاً چنین چیزی قیاس حساب می‌شود شرب و سکر .

و لذا عجیب است بین مسلمان‌ها جا افتاد این مطلب بین عامه‌ی مسلمان‌ها جا افتاد که حد شرب خمر ثمانین است دقت می‌کنید ؟

پس بنابراین این نکته‌ای که هست در اینجا این است آن علمی را که ما الان می‌گوییم خوب دقت کنید علم صد در صدی است که هیچ تاثیر ندارد مثل اینکه شما الان علم دارید آفتاب را می‌بینید الان روز است این علم هیچ تاثیر ندارد ، آن علمی که در اصول آمد و آنها گفتند علمی که ناشی از خبرویت و احاطه‌ی خاص بود لذا اگر پنج تا فقیه بودند یک فقیه خاصی را می‌گفتند علم این آقا مثلا حدس این آقا درست است قیاس این آقا درست است این بهتر احاطه به شریعت بالخصوص

و لذا عرض کردم چند دفعه عرض کردم در این کتاب احکام آمدی می‌گوید اجماع قائم است که ما می‌توانیم به هر کدام از صحابه مراجعه کنیم و الا اگر اجماع نبود صحابه در علم مختلف بودند باید به اعلم آنها مراجعه کرد . ببینید اگر ما باشیم و مقتضای قاعده به آن که علمش بیشترش مراجعه می‌کنیم لکن اجماع قائلند . مثل فخر رازی گفت این به حکم عقل نماز در دار غصبی و لباس غصبی باطل است چون خدا نهی کرده است لکن چون صحابه پشت سر خلفای جور نماز می‌خواندند آنها لباس هایشان غصبی بود ، زمین هایشان غصبی بود صحابه حکم به صحت نماز کردند ما هم حکم به صحت می‌کنیم ، ببینید دقت کنید .

یعنی آمدند یک مطالبی را که با وجدان خوشان ابداع کرده بودند به خاطر عمل صحابه کنار گذاشتند و الا آمدی می‌گوید ما باشیم و طبق قاعده باید قائل به این بشویم که به اعلم صحابه مراجعه کنیم ، چون صحابه درجات علمشان مختلف بود دارای حالت یکنواختی نبودند دقت می‌فرمایید ؟ لذا حقیقت مطلب همین طوری است که این آقا گفته آن مرادشان از آن مطلب این بود و لذا اقامه‌ی شاهد می‌کردند مثلا فلان فقیه در قیاس و اینها موفق‌تر است تا فلان فقیه .

بلکه بالاتر عرض کردیم تا زمان خلفای راشدین چون خلفای راشدین فتوا هم می‌دادند هم فقه به آنها مراجعه می‌کردند هم سیاست را به آنها ، هم احکام ولائی را به آنها مراجعه می‌کردند ، به خاطر شأنی که خلفای راشدین داشتند فقهی که آنها می‌گفتند بر فقیه دیگر مقدم بود این علم ، علم مخصوص است علم مخصوص است ممکن است تاثیر بگذارد مشکل ندارد علمی را که ما می‌گوییم علم دیگری است طریق صرف است طریق صرف تاثیر نمی‌گذارد و الا این نحوه‌ی طرح بحث که ایشان می‌فرمایند با آن طرح بحثی که در اساس بوده مخالف است و عرض کردیم بعدها هم در زمان خود مثل منصور دوانیقی بعدها ، مثلا می‌گویند منصور به مالک گفت اگر اجازه بدهی موطنی را من به تمام شهرها بفرستم که همه به همین کتاب عمل بکنند یا موطنی را بر دیوار کعبه آویزان کنیم و بگوییم همه به این کتاب عمل کنند .

یا مثلا هارون به ابو یوسف گفت یک قاعده‌ی کلی در امور مالی برای این دولت بنویسد این رساله ولو اسمش رساله‌ی خراجیه است لکن مربوط به کل امور مالی است ، یعنی کل امور مالی دولت را ایشان معین می‌کرد به خلیفه عرضه می‌داشت خلیفه می‌گفت اجرا بشود.

و بعضی جاهایش خیلی جالب است مثلاً می‌گوید در این مطلب از صحابه یا تابعین دو تا رأی رسیده و یک دلیل روشنی از روایات نداریم تو که خلیفه هستی مخیری می‌خواهی به این رأی عمل کن می‌خواهی به این رأی عمل کن در همین رساله‌ی ابو یوسف دارد .

رساله‌ی ابو یوسف انصافاً اواخر قرن دوم است کتاب خوبی است انصافاً یعنی انصافاً مرد به اصطلاح ملاست به نظرم ۱۷۰ یا ۱۷۸ وفاتش است علی ای ۱۸۷ مثلاً یک چیز این جوری قبل از هارون وفاتش است .

علی ای حال بعد تدریجاً این رسم شد آن وقت این رسم مخصوصاً در زمان عثمانی شدت پیدا کرد چون عثمانی‌های دوران خلاف ظاهری‌شان به قول خودشان دوران حکومتشان از دوران ظاهری بقیه ، عرض کردم من به شما الان ما شیعه‌ی ایران که از زمان صفویه شروع شد الان فعلاً ما بر بنی عباس بغداد هم مقدم شدیم فعلاً الان ، ۵۴۰ سال است الان ، یعنی از زمانی که شاه اسماعیل در ۹۰۶ قیام کرد تا حالا ۵۴۰ سال است ، حکومت بنی عباس از سال ۱۳۲ هجری تا ۶۵۶ یعنی بعبارۀ آخری ۵۳۶ سال ما ۴ سال هم فعلاً از ، ۵۳۴ سال ما ۶ سال هم از بنی عباس بغداد جلو افتادیم اما هنوز به عثمانی‌ها آنها ۶۱۰ سال ، ۶۲۰ سال ، هنوز به عثمانی‌ها نرسیدیم .

آن وقت عثمانی‌ها آمدند این کار را کردند مجتهد قرار دادند که باید همه به او مراجعه کنند ، شبیه این هم در دستگاه صفوی شد این مرجعیت فعلی مثلاً اولین کس هم همان جناب آقای شاه طهماسب بود مرحوم محقق شیخ علی و فقهای اولیه‌ی ما تا مدت‌ها لبنانی هستند اصولاً اولشان مرحوم محقق کرکی است بعد مثلاً پدر شیخ بهایی است مدتی بعد پدر زن شیخ بهایی است بعد خود شیخ است اینها همه لبنانی هستند . معلوم می‌شود هنوز حوزه یک تقویت کلی نشده است ، بعد کم کم شدند دیگر مجلسی و میرداما اینها همه ایرانی هستند البته اینها نظر شاه عباس بیشتر روی مقدس اردبیلی بود که ایشان بیاورد ، ایشان هم زیر بار نرفت به شدت امتناع کرد از آن طرف نمی‌توانستند با شاه شیعه مخالفت کنند چون در مقابل عثمانی بودند هنوز کشتارها بود بین دو طرف لذا با یک ترفندهایی با یک

نقل می‌کنند نمی‌دانم حالا صحت نقل ، که شیخ بهایی را هم فرستادند خیلی با تشکیلات که ایشان را بیاورند برای اصفهان گفت نه من سختم است ، گفت آقا نمی‌شود ایران فلان ، گفت خیلی خوب آن وقت سوار الاغش شد گفتند آقا اسب آوردیم تشکیلات آوردیم کجاوه آوردیم با الاغ که نمی‌شود تا اصفهان می‌گوید نه من عادت کردم به همین الاغ می‌گویند در راه هم الاغ یواش راه می‌رفت شیخ بهایی یک شلاقی داشت که الاغ تند بشود مقدس اردبیلی گفت آقا تو به الاغ من بدون اجازه‌ی من تصرف کردی در ایرانی بیایم چه کار بکنم از همان جا برگشت ، معلوم است چیز بود دیگر بازی سیاسی است یعنی به یک نحوی می‌خواست از قصه فرار بکند ، به بهانه شلاق خوردن الاغ از قصه فرار بکند .

.....
علی ای حال این کم کم این جدایی پیدا شد که حوزه‌های علمیه شیعه تحت نفوذ سلطان شیعه نباشد ، آن جدایی ، آنهایی که تحت نفوذ بودند خوب مجبور بودند سلطان یک چیزی گفت انجام بدهند راه دیگری نداشتند غیر از این دقت می‌کنید حالا من نمی‌خواهم وارد بحث جهاتش بشوم .

این کلمه‌ی مجتهد آمد و دربار تعیین می‌کرد این در صفویه شد تعیین می‌کرد و این اصلش هم در عثمانی شد از قدیم ترین مواردی که ما داریم منصور دوانیقی است که منصور دوانیقی می‌خواست موطی را ، البته مالک قبول نکرد زیر بار نرفت قبول نکرد که کتاب او کتاب رسمی بشود ، اما خوب به عنوان اینکه امام دارالهجرة معرفی‌اش می‌کردند مدینه دارای شأن خاصی بود چون هجرت پیغمبر به آنجا بود عنوان خاص خودش را پیدا کرد برای سنت رسول الله که به سنت رسول الله مثلا نزدیک‌تر است و الی آخر مطالب .

به هر حال ان شاء الله روشن شد پس این کلمه‌ی علم دائما آمده علم به موضوع این یک تاریخ دارد این طور نیست آن علمی را که آنها گرفتند آن علمی بود که مخصوص بود یعنی علمی بود که از روی اولاً علم نبود قیاس بود و بعد هم چون فقهاء مختلف بودند سعی می‌کردند آن که نزدیک به ابواب فقه است آن که نزدیک به شریعت است که بعدها اسمش را گذاشتند مقاصد شریعت ، آن که به مقاصد شریعت نزدیک‌تر است به آن اخذ بکنند .

چرا چون می‌خواستند بگویند یک حکمی است که اگر خدا می‌گفت این را می‌گفت با تناسبی که با بقیه ، دقت می‌کنید و لذا من همیشه عرض کردم قیاس یک نوع فضا سازی بود در حقیقت فضا سازی به این معنا یعنی متناسب با این ، روشن شد ؟ ما اگر فرض کردیم در شرب خمر دلیل نداریم و در آیات مبارکه مثلا چهار تا ، پنج تا حد آمده در این فضا شرب خمر به قذف نزدیک‌تر بود یعنی آن چهارتا چراغی که لامپی که دکمه نداشت هر دکمه‌ای را ، هر چراغی را با یک اصول فنی برقی به یک دکمه وصل می‌کردند می‌گفتند اصولش اقتضاء می‌کند به یک دکمه اینجا اصول اقتضاء می‌کند به این دکمه وصل بشود این روشن شد ؟ قیاس در حقیقت این بود .

و لذا آنچه که در فقه ما در فقه اهل بیت آمد به او نفی شد که نه احکام الهی بیان شده حتی ارش الخدش ، شماها اطلاع ندارید شما خیال کردید چراغ‌ها خاموش است چراغ‌ها همه دکمه دارند ، این را باید با وصایت حل کرد چون شما وصایت را منکر شدید به اینجا گیر کردید اگر شما دنبال وصایت می‌افتادید دنبال ولایت می‌افتادید و نه دنبال خلافت ، دنبال امامت و وصایت می‌افتادید چراغ خاموشی وجود نداشت اگر هم جایی چراغ خاموش بود همان مقام ولایت را می‌گفت ، می‌گفت ان الله سکت عن اشیاء لم یسکت عنها نسیانا ، ببینید این طور نیست که از دستش در رفته چهار تا چراغ گذاشته دکمه برایش نگذاشته نمی‌داند چه کار بکند ؟

نظام شریعت یک نظام منسجم و یکنواختی است و این نظام شریعت باید تا روز قیامت جواب بدهد نه اینکه حالا خیال کند فقط جواب زمان صحابه که اگر شراب خورد ، الان زمان ما اینقدر مشکلات هست زمان ما ، نه مشکلات دنیای شیعه ، مشکلات دنیای اسلام ، مشکلات دنیای بشریت خوب خود پیغمبر فرمود ان اللطیف الخبیر نبأنی انهما لن یفترقا ، قرآن و عترت جدا نمی شوند ، حتی یردا علی ، تا روز قیامت را باید جواب بدهد ، یعنی همین الان هم که من خدمتتان نشستم باید جواب بدهد ، حتی یردا علی الحوض دیگر تا وقتی که ورود بر حوض یعنی تا قیامت .

پس بحث این نیست که شما خیال بکنید چهار تا چراغ بی کلید مانده چه کارش کنیم بگردیم یکی آقا می گوید به این چسبانیم یکی می گوید به این بچسبانیم کدام یکی بالاتر ، این بحث ها اصلا مطرح نیست . لذا در عده ای از روایات ما دارد که به حضرت گفتند ارأیت اگر این طور باشد حضرت فرمودند ما اصحاب ارأیت نیستیم ارأیت نزد ما معنا ندارد اینها همه سنن پیغمبر هستند انما هی اصول علم ، رؤیت نیست یک ضوابط کلی است یک قواعد کلی است نرثها کابر عن کابر .

مثل همان قصه ای که به ابو حنیفه گفت اگر شتر از دریا درآمد بخوریم یا نخوریم گاو درآمد ، فیل درآمد آن محمد بن مسلم است کیست جوابش را می دهد می گوید آقا اینها را امام صادق برای ما جمع کرده اگر فلس داشت می خوریم نداشت نمی خوریم دیگر اینقدر شتر و گاو و فیل و اینها نمی خواهد فرض بکنیم فرض های مختلف نمی خواهد بکنیم ان کان له فلس اکلناه والا ترکناه این دیگر دنبال این همه اصول علم یعنی این .

یک اصولی را ائمه علیهم السلام بیان فرمودند به جای آن بحث ها گفتم گفت آن قدر کتاب نوشته بود که بین من و او حائل بود گفت اینها همه در فروع طلاق است فروع طلاقشان را هم نمی دانم دیدید یا ندیدید اگر قسم خورد مثلا انت طالق الف مرة هزار بار مگر نهصد و نود و هفت تا این سه طلاقه می شود یا نه ، انت طالق بعدد نجوم السماء از این جور چیزها ، خوب در روایات ما می گوید تمام اینها باطل است دیگر نمی خواهد که کتاب بنویسید ، اصلا نیم صفحه هم نمی خواهد بنویسید ، نمی خواهد اینقدر کتاب بنویسید که حائل بشود .

در روایت ما طلاق شرایط معین دارد طبق شرایط معین باید داده بشود و این حرف ها و این سه طلاق و اینها کلا باطل است ایشان در آن زمان دیگر آن شروط طلاق را مراعات نمی کردند . عرض کردم برای شما وارد خانه شد دید مثلا خانمش روی پله ی چهارم است گفت یک پله بروی بالا طالق ، یک پله بیای پائین طالق ، خوب اینها فرض کردند این خودش را از پله ی چهارم انداخت پائین نه رفت بالا و نه آمد پائین از همان بالا پرت کرد پائین که دیدم بعضی از اهل سنت نوشتند ما افقه المرائة آن زن چقدر فقیه بود چقدر عالم بود .

اصلا اینها نزد ما باطل است احتیاج به انداختن و از بالا پرت کردن و رفتن بالا و اصلا چیزی نیست که چراغ خاموشی باشد که ما دنبال روشن کردن آن چراغش باشیم که آیا این طلاق داده شد یا طلاق داده نشد اصلا این بحثها اصولا بحثهای بیهوده و بی اساسی است که جایی ندارد، پس این کلمه‌ی علم این نکته‌ی فنی‌اش این است گفتند علم نمی‌دانم به انشاء، علم به فعلیت، علم به، یک چیزهایی گفتند آقایان معاصر ما برداشتند یک چیزهایی نوشتند و لکن عرض کردم اگر علم به معنایی که الان در ذهن آقایان است هیچ تاثیری نداشته باشد خوب این معنا ندارد موضوع اخذ بشود.

اگر علم به معنایی که در اسلام در اول مطرح شد که مستند بود به رأی فقیه و روی ضوابط معین خوب آن ممکن است تاثیر گذار باشد چرا می‌گوید شما حکم را از این فقیه گرفتید حکم ثابت است از فقیه دیگری گرفتید این که دیگر مشکلی ندارد این حرفها. بعد علی‌ای حال لما عرفت من لزوم تقدم الموضوع علی الحكم ففعلیة الحكم تتوقف علی وجود الموضوع، فلو فرض ان العلم بالحکم عرض کردم این کلمه‌ی علم را آوردند و قصد امر در قصد امر می‌شود فرض کرد در علم به این معنا نه اخذ قیدا فی الموضوع يلزم توقف الموضوع علی الحكم، حتی دیدم بعضی‌ها چند صفحه نوشتند یا فرض کنید مقاله‌ی مفصل نوشتند که آیا علم موضوع می‌شود یا نمی‌شود یک آقای گفته می‌شود یک آقای گفته نمی‌شود دیگر حالا نمی‌دانم من که نفهمیدم.

لان من اجزاء الموضوع العلم بالحکم، فلا بد من وجود الحكم ليلتزم الموضوع بماله من الاجزاء، وهذا كما ترى يلزم منه الدور المصرح، غایته ان التوقف من أحد الجانبين يكون شرعيا وهو توقف الحكم علی الموضوع لان الموضوع انما يكون بحسب الجعل الشرعي إذ لو لم يعتبره الشارع لما كاد ان يكون موضوعا، یک بحثی هم آقایان ادبا دارند که خوب حالا الحمد لله در میان ماها مطرح نیست یک بحثی است که آیا کاد و عسی اینها نفی‌شان نفی است یا نفی‌شان اثبات است، اثبات‌شان نفی است.

مثلا کاد ان يخرج زيد این می‌گویند معنایش این است که زيد خارج نشد کاد نزدیک بود خارج بشود کاد غير از کان هست، کان اثباتش اثبات است نفی‌اش هم نفس است، اما کاد، اگر گفت کاد ان يخرج یعنی خارج نشد اینجا لما کاد نفی‌اش نفی است می‌خواهم این را بگویم اینجا کاد آورده است اینجا نفی‌اش نفی است عده‌ای گفتند در کتب ادبی نحوی مطرح کردند. تصادفا من اول بحث را که شروع کردم خیلی بی‌حال بودم می‌گویند وقتی صحبت می‌کنم به حال می‌آیم حالا حالم خوب است فعلا حالم بد نیست. عرض کنم روشن شد؟ این لما کاد که اینجا آورده این نفی است.

یکی از حضار: لما ما برای چیست؟

آیت الله مددی: لما نفی است. لما کاد

یکی از حضار: ما که می آید نفی اش می کند.

آیت الله مددی: می شود اثبات می شود، اگر دقت کردید؟

نه بحث دوم را دیگر امروز حال ندارم چون دیشب مطالعه نکردم اصلا حال نداشتم دیگر همین در بحث اول هستیم امروز

روشن شد؟ این لما کاد این هم یک نکته ی دیگر چون من گاهی اوقات عبارت می خوانم می خواهم آن ظرافت هایی که در عبارت وجود

دارد آنها را هم خدمتان عرض کنم چون مثلاً شماها در همین کتب ادبیه را تا حالا این عبارت را نخوانده باشید که کاد، در بعضی از کتب

ادبیه است در همه اش نیست، که کاد نفی اش است اثبات است، اثباتش نفی است. کاد زید ان یخرج یعنی زید خارج نشد چرا چون

نزدیک بود خارج شود، عسی ان، نزدیک بود خارج بشود، پس اثباتش نفی است دقت فرمودید؟ نفی اش اینجا لما کاد، لما کاد لما یکون

است در حقیقت، اینجا نفی اش نفی است در حقیقت. کاد آورده است اما اینجا نفی اش نفی است.

بعضی ها هم گفتند نه آن کاد همینطور است لکن شاید عرفی تر همان باشد که اثباتش نفی باشد، نفی اش اثبات باشد کاد ان یخرج زید

نزدیک بود زید خارج بشود، نشد خارج نشد.

لما کاد ان یکون موضوعا یعنی لما کان موضوعا، لما کاد یعنی لما کان.

ومن الجانب الآخر یکون عقليا وهو توقف الموضوع على الحكم، لان توقف العلم الذي اخذ قيدا للموضوع على المعلوم الذي هو

الحکم حسب الفرض عقلي، ولك ان تجعل التوقف من الجانبين عقليا اگر احکام شرعی هم ارشادات و احکام عقلیه بگیریم عقلی

می شود یک فتأمل.

لا اشكال في لزوم الدور ان اخذ العلم، در باب علم عرض کردم این بحث هایی که شده بعضی ها آمدند گفتند علم به فعلیت، علم به

قید، علم به موضوع یک چیزهایی برداشتند نوشتند این بحث ها فایده ای ندارد اینها بی اثر است علم را اگر به معنای طریق صرف گرفتیم

نمی شود این نمی شود، طریق صرف. آن علمی را که آن آقایان گفتند طریق صرف نیست اینها اشکالشان سر این است دقت کردید؟

اگر علم را طریق صرف گرفتید نمی شود اما اگر شما آمدید علم خاصی گرفتید آن اشکال ندارد مثلاً بگویند علمی که از مقدمات عقلی

حاصل نشود علمی که عرفی باشد ۹۰ درصد مقدماتش عقلانی باشد این علم خاص است. حکم بر این متوقف بشود اشکال ندارد آن

اشکال ندارد وقتی علم را قید زدید اشکال ندارد قید نزد دید علم صرف گرفتید خوب این اشکال دارد این اشکال برای این است و آن که در دنیای اسلام بود علمشان آن بود یعنی شما فقه را از یک فقیه جامع گرفته باشید یک فقیهی که بر فقه احاطه دارد ابواب فقه را محاط است احاطه دارد در همان حدیث ثقلین ، چون حدیث ثقلین هم سند زیاد دارد و هم به اصطلاح متون مختلف دارد خیلی مختلف است متونش اگر بخواهیم جمع بکنیم .

این مرحوم آقای صاحب عبقات در اول عبقات جمع کرده لکن چطوری مثلاً انی تارک و او مخلف یکی یکی او آورده است تمام متون را با همدیگر پشت سر هم آوردن خیلی متن مشوهی درست کرده که هیچ چیزش معلوم نیست . الان این کار را نمی کنند هر سندی مصدر را می آورند آن متن خودش را می آورند متون را با هم مقابله می کنند . تارک دارد ، مخلف دارد خلفت دارد متون مختلف دارد بعدش هم مثلاً ان اللطیف الخبر نبأنی در همین صحیح مسلم این حدیث آمده اهل سنت هم به ما اشکال می کنند این در یک حدیث دیگری آمده ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا ، در صحیح مسلم این طور است انی تارک فیکم الثقلین ، اولین کتابی که الان نوشتار دارد که الان نوشتارش موجود است موطئ مالک است در آن جا دارد انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و سنتی آنجا سنت دارد البته اسم ندارد فلان عن فلان عن رجال بلغوا به الی النبی اسم صحابه ، معلوم می شود عده ای از صحابه نقل می کنند .

در صحیح مسلم ، صحیح بخاری هم ندارد . در صحیح مسلم از زید بن ارقم نقل می کند که نزلنا ماء یدعی خمأ یک جا آب بود که اسمش خم بود که غدیر خم دیگر ، غدیری بود که اسمش خم بود فقال انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی در صحیح مسلم عترتی آمده ولكن در صحیح مسلم این طور است ما ان تمسکتُم درش ندارد . اذکرکم الله فی عترتی این را دارد اذکرکم الله فی عترتی ، آن که در صحیح مسلم است .

لذا گاهی اهل سنت به ما اشکال می کنند که شما مثلاً یک متنی می گوید که در آنجا نبوده است نه این نیست در آن و لذا من همیشه عرض کردم ما اگر بخواهیم الان منصفانه وارد بشویم تمام متون را باید بیاوریم دیگر آن زمانها دیگر گذشته است من زیاد دیدم این کتابهایی را که نوشته شده یک مطلبی را که می خواهند از یک آقا نقل بکنند نصفش را نقل می کنند نصف دیگرش را نقل نمی کنند این روش بیشتر روش جدلی یا روش به اصطلاح مغالطه ای است .

مثلاً از همین کتاب مجمع الزوائد هیشمی زیاد نقل می کنند مثلاً قال رجاله ثقات این رجاله ثقات هست درش الا دارد الا ان فلان این را دیگر نقل نمی کنند ، نصفش را نقل می کنند ، نصف دیگرش را نقل نمی کنند .

دیدم مثلاً از یک کتابی نوشته رجال الشیعة در میسان شاید ۴۰ سال پیش خیلی وقت است این کتاب برای اوائل انقلاب ، مثلاً در باب زراره بعضی از احادیث هست که در ذم زراره است نقل کرده از آقای خوئی هم نقل کرده مثلاً معجم رجال حدیث جلد فلان نقل کردند لکن آقای خوئی بعد نوشته اقول الروایة ضعیفة این را دیگر نقل نمی کند ، تعلیقه‌ی ایشان را نقل نمی کند .

و این متأسفانه هست دیگر یعنی ، الان دیگر دنیا با این وضعی که پیش آمده و این تشکیلات و اینها دیگر این راه را خوب بود ، من مدت‌ها ، حتی یک آقایی که می شناسید اسم نمی خواهم ببرم اینجا آمده بود نزد من گفتم آقا این کار را اگر بشود بردارید این کار غلطی است نصف کلام را نقل می کنید نصف دیگر را نقل نمی کنید .

حالا مرحوم مظفر در کتاب دلائل الصدق حرف خوبی دارد می گوید اگر حدیثی در فضائل اهل بیت بود و اهل سنت مناقشه کردند گفتند ضعیف است آن را می آوریم نه اینکه نیاوریم به اصطلاح من لکن تضعیفات آنها به خاطر این است که در فضائل اهل بیت نقل کرده است . یعنی خوفی از آوردن تضعیف نداشته باشید دنبال تضعیف بروید چرا این جور شده چون در فضائل اهل بیت نقل کرده تضعیفش کردند و الا آن حدیث سند ضعیف نیست .

ببینید اینها چه کار می کنند ایشان مثلاً گفته من دیدم دیگر در کتاب نصفش را می آورد نصف دیگر ، گاهی اوقات عبارت به هم چسبیده است .

یکی از حضار : اصلاً تحریف می شود ، معنا عوض می شود .

آیت الله مددی : بله نه این در یک وقتی شاید خوب بود الان دیگر واقعا خوب آدم خجالت می کشد خوب در می آورند دروغ آدم را در می آورند خوب و الان درآورن اینها خیلی راحت است دیگر یک دکمه می زنید در می آید خیلی راحت است دیگر .

آن آقا به من جواب داد که چون سنی ها این کار را می کنند پس ما هم این کار را بکنیم خوب سنی ها کار غلطی می کنند یعنی چه آخر ؟ بالاخره باید این مسخره بازی برداشته بشود ، این شعر حالا در بحث ما که شعر ندارد ، جنگ هفتاد و دو ملت همه را چون ندیدند حقیقت را افسانه ، افسانه یعنی این یعنی از راه جدل و مغالطه وارد شدند ، حقیقت راه برهان است ، چون راه برهانی ندارند بیشتر به راه جدلی و مغالطه ، ما نباید از راه مغالطه و نصف کلام نقل کردن و با این کارها بخواهیم یک شریعتی را بیان بکنیم .

اصلا به نظر من به جای او بیایم رسماً وارد بشویم عرض کردم مثلاً جابر بن یزید جعفی را شما الان هر کتابی را که الان سنی‌ها تحقیق کردند اسم جابر در سند باشد ، جابر ضعیف کذاب ، کوفی ضعیف ، خوب این هست در کتبشان هست ما این را اثبات کردیم که این تکذیب اساساً البته از طریق ایشان هم نقل شده است از معاصر ایشان ابو حنیفه نقل شده است آن کان یقول ان جابر کان کذاباً .

آن وقت ابو حنیفه شرح داده به حساب جرحش معلل است ، چون جرحش معلل است می‌گوید من شب می‌نشستم با خودم فکر می‌کردم یک چیز من درآوردی در می‌آوردم صبح می‌آمدم جابر را در خیابان می‌دیدم به او می‌گفتم که من فکر کردم او می‌گفت نه حدیثی محمد ، امام باقر من را حدیث کرد عن ابیه عن آبائه می‌گفت این جعلیات من بود این برمی‌داشت حدیث می‌ساخت این احمق نمی‌دانست که جابر یک قاعده‌ای گذاشته که کلام امام باقر کلام رسول الله است تو اشکال به کذب جابر نکن این مبنای مذهبی اوست .

مثلاً گفتم اگر شتر از آب درآمد چه کار کنیم ؟ جابر می‌گوید امام باقر فرمود اگر فلس داشت می‌خوریم و الا فلا عن رسول الله خوب این نشنیده از رسول الله چنین چیزی را که شتر اگر فلس داشت این خیال کرد خودش جعل کرده است ، نمی‌دانست که امام باقر به او ضابطه داده که حدیثی حدیث ابی و حدیث ابی حدیث جدی و حدیث جدی حدیث رسول الله ، اگر اشکال هست در عقیده‌ی جابر است نه اشکال در نقل جابر است جابر دروغگو نیست تو می‌خواهی اشکال به عقیده‌اش بکنی که این عقیده‌اش باطل است خوب آن بحث دیگری است آن ربطی به این ندارد ، دقت می‌کنید ؟

اگر جرح معلل شد شما می‌توانید قشنگ بیایید با آنها صحبت بکنید که این جرحش معلل است این خیال کرده از امام باقر اگر نقل کرد همچنان که او من درآوری است امام باقر هم من درآوردی بوده است تو دیشب نشستی فکر کردی این خیال کرده که امام باقر هم نشسته فکر کرده است ایشان خیال کرده نه امام باقر اهل فکر نیست لسنه من اصحاب ارأیت اصلاً تصریح دارد آن چه که من می‌گویم حدیث رسول الله است تو این عقیده را قبول نداری بگو عقیده‌اش باطل است نگو دروغ گو است دروغ گو نیست بگو عقیده‌ای که داشته راست گفته دروغ نگفته است که این دو تا با هم دیگر از زمین تا آسمان فرق دارند .

و لذا عرض کردم فرض کنید عده‌ای بودند وقتی می‌خواستند فرض کن احتمالاً سهل بن زیاد هم اینطور است مثلاً می‌رفته کوفه کتاب و شاء را از بازار خریده آمده قم گفته عن الوشاء خوب احمد اشعری آن هم رفته کوفه معاصر ایشان است می‌گوید آقا این از و شاء نشنید این رفته کتاب را خریده می‌گوید عن الوشاء خوب سهل بن زیاد می‌گوید عقیده‌ی من این است من که نگفتم سمعت الوشاء گفتم عن

الو شاء عن به کار بردم عن عنه اعم از اتصال است نمی خواهد حتما اتصال باشد سماع باشد قرائت باشد اگر گفتم قرائت علی الو شاء اشکال بکنید اگر گفتم سمعت عن الو شاء اشکال بکنید ، گفتم عن الو شاء مصدرم همین کتاب و شاء است که در بازار کوفه می فروختند .

لذا از محمد بن سنان نقل شده آخر عمر گفت هر چه من گفتم انما هی کتب اشتریتها من السوق . این همه مثلا محمد بن سنان عن فلان عن فلان می گوید اینها کتاب های آنها بوده من این کتاب ها را از بازار خریدم چرا چون این مبنا عرض کردم ما در میان قدمای ما این مبنا اصلا خیلی مطرح نشده است در قدمای اهل سنت که در علم حدیث ، علمای اهل سنت بعد از قرن چهارم ، این مطلب مطرح شده است که آیا اگر کتاب بود و از او نشنیده بوده عن می شود به نحو عن عنه نقل بکند عرض کردم بالای ۹۰ درصد گفتند که عن عنه مساوی با اتصال است یا باید سماع باشد یا باید قرائت باشد .

اما داریم ۵ - ۶ درصد گفتند نه عن عنه اعم از اتصال است اگر گفت سمعت دروغ است اما اگر گفت عن فلان نه اشکال ندارد ولو از او نشنیده باشد و این مضر است ، اصلا بعضی از آقایان ما بعضی از ائمه ی شأن در حدیث در بین اهل سنت را نوشتند رمی بالتدلیس گفتند آقا این دروغگو است خودشان نوشتند دروغگو ، نه این تدلیس آنها این نیست ، اصلا تدلیس اصطلاحی آنها این نیست ، ممکن است امام فی الشأن باشد .

تدلیس ایشان این بوده که از او مثلا من می گفتم آقای خوئی این جور گفت شما از من می پرسید خودتان از آقای خوئی شنیدید می گویم نه آقا ، آقای فلانی از آقای خوئی برای من نقل کرد آن هم ثقه است نه اینکه ثقه نیست . لذا تدلیس ، خودش دلس به معنای تاریکی است مثل قلس ، تدلیس در تاریکی راه رفتن است نه دروغ گفتن ، یک جوری بود که آدم خیال کرد از خود آن آقا شنیده است حتی در یک مورد داریم که یک کسی گفت که حدثنی ، قال فلان به او گفتند تو خودت شنیدی گفت نه من از فلانی شنیدم خوب این مطلب را مثلا ایشان در بغداد گفت آن شخصی که ایشان اسم برد در بصره بود این آقا هم مثل من یک کمی لجباز بود بلند شد رفت بصره گفت آن آقای که در بغدا بود از شما نقل کرد عن مثلا فرض کنید سفیان ثوری آیا تو خودت از سفیان شنیدی گفت نه من از فلان شنیدم از سفیان آن آقای که بود در شام بود باز از بصره بلند شد رفت شام آن آقا را دید گفت بله من خودم از سفیان شنیدم دقت کردید ، دو واسطه را حذف کرده بود و مطلب درست بود دقت کردید ؟ تدلیس اصطلاح آنها این است نه اینکه دروغ می گوید .

و لذا در این فتح الباری اینها مثلا حتی راجع به ائمه ی شأن دارد سمعت فلانا یقول می گوید صرح بالسما فزال شبهة التدلیس دقت کردید چه شد ؟ اصطلاح روشن شد ؟ چون این آقا متهم بوده که تدلیس می کند یعنی از او نشنیده است لکن به واسطه شنیده است حالا

.....

که گفت سمعت دیگر جای تدلیس نیست شبهه است این اصطلاح را ما نداریم الان ما در کتاب‌های حدیثی ما اصلاً این اصطلاح را نداریم اصلاً. در این کتاب‌هایی که در رجال نوشتند در حدیث شناسی نوشتند اما در میان اهل سنت چرا چون بزرگان شأنشان تدلیس می‌کردند این آقایان ما هم برداشتند نوشتند اینها گفتند امام فی الشان، امام فی الحدیث تدلیس می‌کرده یعنی طرف دروغ می‌گفته، دروغ نمی‌گفته است.

من یک قصه‌ای را برای این آقایان معاصرین از آقایان که خوب ایشان اهل قم و بچه‌ی قم از مرحوم آقای حائری استادمان آشیخ مرتضی نقل کردم، ایشان تعجب کرد گفت آقا من خیلی با آقای حائری رفیق بودم من خودم این قصه را از ایشان نشنیدم تو خودت از ایشان شنیدی گفتم بله خودم شنیدم زالت شبهة التدلیس برای اینکه اصرار کرد دو سه مرتبه اصرار کرد که خودتان گفتم بله خودم شنیدم و جریانش هم این بود مقدماتش هم این بود و ایشان این مطلب را نقل کرد. گفت خوب چون من خیلی با ایشان بودم راست هم می‌گفت ایشان از بچگی با ایشان رفیق بود تعجب هم می‌کرد حالا من اواخر آمدم قم ایشان فرض کنید ۱۰ - ۱۵ ساله ۷ - ۸ ساله با هم رفیق بودند گفت من خیلی با ایشان رفیق بودم و خیلی قضایا را برای من گفت این قصه را تا حالا برای من نگفته بود ایشان من این قضیه را از ایشان نشنیده بودم دو سه بار تاکید کرد گفتم نه آقا من خودم شنیدم.

این اصطلاحاً زالت شبهة التدلیس این است است حالا دقت فرمودید این مشکل نداشته این مساله به این عنوان نزد ما مطرح نشده است داریم محمد بن سنان انما هی کتب اشتریتها من السوق و لذا عرض کردیم این که جناب آقای احمد اشعری راجع به سهل می‌گوید شاهد علیه بالكذب مراد کذب اصطلاحی نیست آخر معقول نیست ۱۸۰۰ تا حدیث در کافی از سهل بن زیاد است این آقا کذاب باشد یک چنین چیزی معقول نیست فی نفسه اصلاً یک چنین چیزی امکان ندارد.

مرادش از کذب این کذب اصطلاحی است یعنی وقتی می‌گوید عن الوشاء این از وشاء نشنیده است من رفتم کوفه چون احمد هم کوفه رفته هر دو از قم رفتند کوفه، نسخه‌ای را که این نقل کرده نسخه‌ی بازاری است از بازار خریده است.

یکی از حضار: از وشاء پرسیده که سهل آمده گفته نه.

آیت الله مددی: ها پیش من نیامده آن وقت از او نقل می‌کند.

آن وقت شما این شخص، نمی‌خواهم حالا راجع به سهل نوشته شده باشد، اما راجع به محمد بن سنان نوشته شده است، شخص را در نظر بگیرید با خود احمد اشعری که گفت شب نزد او بودم گفتم کتاب ابان کتاب را داد، گفتم پس باشد الان وقت دیر است می‌آیم فردا

صبح سماع می‌کنم گفت نه حالا ببر فردا بیا سماع کن گفت نه می‌ترسم من الان بروم همان کاروانسرای که هستم ، خانه‌ای که هستم امشب من بمیرم این کتاب را رفقای من ببینند نزد من خیال کنند که من از تو شنیدم من تا نشنوم نمی‌گیرم اصلاً کتاب را نمی‌گیرم دقت کنید برای یک شب هم نمی‌گیرم چون می‌ترسم امشب بمیرم بعد اینها از من نقل بکنند از تو نقل بکنند چون پشت کتاب نوشته بود کتاب ابان روایة و شاء پشتش ، من تا نخوانم بر تو اصلاً کتاب را ، خوب این خیلی دقت است خوب ، انصافاً خیلی و کار انصافاً علمی هم هست یعنی این یک کار بسیار پخته .

من شاید در همین بحث‌ها بود مرحوم نجاشی از استادش ابن نوح راجع به کتاب حسین بن سعید که اینقدر نزد ما معروف است ، مرحوم ابن نوح دو تا نسخه اساسی ، هم نسخه دارد هم روایت این خیلی لطیف است بعد می‌گوید روایت بر روایت دیگر اشتباه نشود نسخه هم نه ، مراد از نسخه به اصطلاح زمان ما چاپ است ، مثلاً می‌خواهد بگوید کتاب حسین بن سعید دو تا چاپ دارد یکی چاپ قم است یکی چاپ نجف است باز هر چاپی یک تحقیق دارد یکی فلانی است ، از نسخه‌ی فلان تعبیر می‌کرد به روایت ، یکی اش نسخه یکی روایت .

بعد می‌گوید اینها را در مقام نقل کاملاً جدا بکنیم مثلاً بگوییم از چاپ نجف تحقیق فلانی ، از چاپ قم تحقیق فلانی که الان مععارف است الان ، این کار را ابن نوح دارد حالا شما در کتاب شیخ طوسی بنویسید الحسین بن سعید عن فلان ننوشته کدام روایت است کدام نسخه است دقت کردید ، این ظرافت کار است بودند عده‌ای ، الان هم عده‌ای هستند نوشتند کتاب حسین بن سعید چاپ جلد فلان نمی‌نویسند چاپ و خصوصیات و اینها را نمی‌نویسند دیگر الان هم ما داریم این طرف را داریم آن طرف را هم داریم .

من می‌خواهم این را بگویم وقتی که می‌گویند فلان ضعیف است یعنی این ضعیفش کذب متعارف نیست کذب مصطلح است در اصطلاح علم حدیث تو وقتی عن عنه به کار بردی باید اتصال باشد یا سماع یا قرائت و جاده به درد نمی‌خورد دقت کردید اینها را نباید اسمش را دروغ گذاشت ، ما اسمش را چه گذاشتیم ضعیف در قواعد تحدیث مراعات قواعد تحدیث را نمی‌کند .

لذا نجاشی عرض کردیم بعضی‌ها را می‌گویند ضعیف بعضی‌ها را می‌گویند ضعیف فی الحدیث الان هم شد دیگر خیلی راه افتاده ضعیف فی الحدیث تضعیف نیست ، ضعیف تضعیف است ، اما ضعیف فی الحدیث تضعیف نیست . ضعیف فی الحدیث یعنی قواعد تحدیث را مراعات نمی‌کند عدم مراعات قواعد تحدیث است دقت فرمودید ؟

ضعیف نه اصلا ضعیف است ، درست نقل نمی کند ، قرو قاطی می کند مخلط است . نمی دانم حالا ما از بحث خارج می شویم برای تقریب مطلب به ذهن .

بله لا اشکال فی لزوم الدور ان اخذ العلم بالحکم ، البته بحث ما در علم نبود ها چون مرحوم نائینی وارد شد من خواندم و الا بحثمان در قصد امر است الان بحثمان در تعبدی و توصلی است این علم در آن بحث تصویب مطرح است ایشان علم را هم آورد قصد امر را هم آورد .

واما ان اخذ قيدا في مقام الانشاء فریما یتوهم عدم المانع من ذلك ، یک بحثی هم آقایان آورده اند که در انشاء نیست در فعلیت است این را نوشتند مرحوم نائینی هم دارد عرض کردم چرا لان انشاء الحکم لا یتوقف علی وجود الموضوع وان توقف فعلیته علیه ، بل انشاء الاحکام انما یکون قبل وجود موضوعاتها ، فیرتفع التوقف من أحد الجانبین هذا. این را الان همین الان بعضی از آقایان به عنوان اینکه ابداع ایشان است این را برداشتند ، این حرف را نائینی هم دارد جواب نائینی هم روشن شد الان برای شما .

بحث ما اگر در علم به این معنا باشد که علم هیچ تاثیری نداشته باشد شما علم در انشاء را قید می کنید در باب فعلیت خوب فرق کرد دیگر اگر فرق کرد خوب نمی شود ، علم به انشاء تاثیر می گذارد در انشاء حکم ، علم به فعلیت تاثیر می گذارد در فعلیت ، علم اگر طریق صرف باشد نمی شود ، علم اگر فرق بکند می شود دقت کردید ؟ این که علم به انشاء موضوع است برای علم به فعلیت خوب این می شود اشکال ندارد چون علم به یک چیز گرفتیم در فعلیت به چیز دیگری گرفتیم .

این اصلا بعضی ها مثلا نوشتند از این معاصرین و بعضی ها هم نسبت دادند خوب این را نائینی هم خودش دارد در اینجا این هم اشکال به مرحوم نائینی هم وارد است بابا شما دو تا علم گرفتید نه یک علم گرفتید ، علم به انشاء را موضوع در فعلیت حکم گرفتید خوب دو تا علم شد ، علم به انشاء را موضوع بگیرید در انشاء ، علم به فعلیت را موضوع بگیرید در فعلیت این مشکل است ، مشکلی که شما دارید این است اما آن که اهل سنت مطرح کردند بحث قیاس بود این هیچ کدام از این دو تا نبود . چون آنها اصلا فرضشان این بود که انشائی نیست حکمی نیست ، روشن شد ؟

آخر ما الان می گویم چون خود من هم خیلی مقیدم گاهی دیدید در همین بحث فضولی دو سه تا اشتباه واقع شدیم مطالب آنها روشن نیست و لذا در احکام دارد همان بحثی که در قیاس هست تصویب آن را در بستر حجیت خبر هم گفتند در فتوا ، چون نحوه فتوا ، فقه

عوض شد اصلاً شما در فقه قرن اول سند و متن و دلالت و از این حرف‌ها نمی‌بینید این سندش صحیح است این صحیح نیست اصلاً این حرف‌ها مطرح نبوده است .

در قرن اول تا قرن دوم بحثی که در فقه مطرح بود قیاس بود یعنی احکامی را که در شریعت بیان نشده اینها می‌خواستند بیان بکنند کار فقیه این بود و فرض می‌گرفتند ، آن که نزد ما آمد فرض قیاس باطل کرد اصل فرض بود که در شریعت حکم نباشد این قبول نکرد ، اگر جایی هم سکوت شده این روی مصلحت الهیه بوده به جایش یک اصل عملی قرار داده که شما چه کار بکنید .

نه اینکه غفلت شده این آقا چهار ، ده تا لامپ گذاشته ، شش تا کلید گذاشته یادش رفته چهارتای دیگر را بگذارد ، شما که فقیه هستید بیایید در شریعت دخالت بکنید برای این چهارتای دیگر کلید پیدا بکنید روشن شد چه می‌خواهم بگویم ؟ اینها حرفشان اهل بیت این بود شریعت برای مقام الهی است در این مقام الهی با عقل بشری وارد نشوید با این کارها ، این را به آن بچسبان آن را به این بچسبان این کارها نمی‌شود کرد .

اینها تمام یک حساب و کتاب معین دارد ما من شیء الا و له اصل فی الكتاب او السنة بعد هم امام علیه السلام فرمودند انما هی اصول علم اگر شما بعضی تفریعات را می‌بینید این به خاطر این است که اصولش نزد ماست آن اصول علمی که نزد ماست و ما طبق آن اصول علم حکم می‌کنیم .

بعد ایشان ولكن اخذ العلم بالحکم قیداً للموضوع فی مرحلة الانشاء ، این در موضوع آن در حکم است ، در مقام فعلیت این جا ایشان سعی کرده یک توضیحی بدهد که این اگر دور نیست یک اشکال دیگر دارد . بعد مسالهی دور را هم ایشان اشکال کرده بحث کرده است این بحث در محل خودش آمده که خود دور جزو محالات اولیه نیست آن که جزو محالات اولیه است اجتماع نقیضین است دور باید برگردد به اجتماع نقیضین یک مقدار هم وارد این بحث شده است . بحث فلسفی معروفی است که اصل قضایا را گرفتن این بحث را دیگر نمی‌کنیم .

و بعد ذلک نقول فی المقام لو اخذ العلم بالحکم قیداً للموضوع فی مرحلة الانشاء يلزم تقدم الشیء بعد دنبال این می‌شود که تقدم شیء هست ولو دور اصطلاحی نباشد و حینئذ این باز رفته دنبال علم ، والحاصل لو اخذ العلم همین جور دنبال علم رفته است ، و اما الانقسامات اللاحقة للمتعلق اینجا انقسامات این برای موضوع بود ، المترتب کقصد امثال الامر این برای علم را اصلاً نمی‌خواندیم بهتر بود و توضیحاتش را ، فردا ان شاء الله تعالی این یکی را بخوانیم . و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين